

نقد روشهای جاری در مدارس 4

دکتر یداله سعیدنیا

اگر شماره های قبلی را مرور کنید ، به یاد خواهید آورد که قرار است در این شماره دست به تدوین اصولی متفاوت بزنیم که بر اساس ادعای این نوشتار متکی بر در نظر گرفتن خواست فرد، وراثت، استعداد ذاتی، فطرت، و انگیزه درونی و دادن حق انتخاب به فرد باشد.

قبل از شروع به این کار شاید آموزنده باشد که نظری بر تاریخچه تشکیل نظام های آموزشی داشته باشیم. قطعاً نظام های متمرکز که آموزش همگانی و متکی بر ارزشیابی و پایه های تحصیلی باشد قدمتی بیش از 100 سال ندارد^۱. در واقع جهان متمدن با وضع قوانین بین المللی تلاش داشتند حقوق کودکان و نوجوانان برای آموزش حفظ کنند و دولت ها موظف شوند که با درآمدهای عمومی با توسعه آموزش عدالت اجتماعی را ارتقا بخشند^۲.

این حرکت جهانی نتایج بسیار درخشانی در پی داشته است. تعداد باسوادها زیاد شد، سطح فرهنگی بالا رفت، و توان انسان ها برای رشد فردی پیشرفت کرد. اما روی دیگر سکه این آموزش همگانی و یکسان و اجباری وقتی ظاهر شد که این نظام ها با انسان عصر جدید هم با همان سازوکار برخورد نمود. در عصر جدید نیاز های متعالی تری از سواد و دانش تنها بروز کرده بود. به تدریج نظام های آموزشی که قرار بود عدالت اجتماعی را با فراهم نمودن امکان تحصیل برای همه فراهم کنند، تبدیل به ابزارهایی برای وادار کردن کودکان به یادگرفتن چیزهای خاص و یکسان در زمان مشخص شد. در واقع انسان های عصر جدید که دیگر موضوع سواد و دانش برای آن ها موضوعی قابل دسترسی آسان بود و نیاز های دیگر و متفاوت با هم پیدا کرده بودند، باز مقید به چارچوب تعیین شده بودند. در واقع می توان گفت حق آموزش برای همه تبدیل به وظیفه همگانی شد.

هنوز هم سازمان ملل شعار "آموزش برای همه" را دنبال می کند. این نشان می دهد که هنوز درصد بسیاری از کودکان از امکان تحصیل محرومند. این بدان معنی است که دولت ها باید امکان آموزش را برای ان ها فراهم کنند تا به حداقل سواد دست یابند.

سوء تفاهم از این جا آغاز می شود که دولت ها این نسخه را تبدیل به مجوز اجبار برای همه کودکان، حتی آنان که سواد، موضوعی بسیار پیش پا افتاده برای آنان است – زیرا در فضای مملو از تجارب آموزشی، سواد به راحتی حتی بدون آموزش مستقیم حاصل می شود – کرده اند.

¹ <http://www.educationbug.org/a/history-of-public-schools.html>

² <http://www.unesco.org/en/efa/efa-goals/>

³ <http://www.hyperhistory.net/apwh/essays/cot/t0w20education.htm>

³ <http://www.unesco.org/en/efa/>

دسی و رایان (1985) میگویند که یادگیری خود راهبر و خود انگیخته رفتاری طبیعی برای کودک است. آن ها دنبال کشف حقایق و فهمیدن معنی در دنیای اطرافشان هستند. اما هنگامی که وارد مدارس می شوند نسبت به یادگرفتن مقاوم می شوند و تنها در هدایت انگیزه های بیرونی و نیروی خارجی که از معلم و مدرسه می آید، قرار می گیرند.

برای کودک عصر امروز در کشور های توسعه یافته و در حال توسعه، موضوع اصلی، مهارت های بالاتری است که مبتنی بر نیاز های پیشرفته تر، فرهنگ و زمینه واقعی، و تفاوت های فردی آنان است. از این بالاتر، کودک امروز می تواند بر اساس نیاز های منحصر به فرد خود و استعدادهای شخصی خود رشد کند.

کوتاه سخن این که نظام های آموزشی که نسخه های از پیش تعیین شده را به طور برنامه ریزی شده اجرا می کنند، برای کودکان عصر پیش یک مزیت تلقی می شد ولی اگر تغییرات لازم در آن داده نشود، تبدیل به ابزاری برای نابودی استعدادهای کشتن انگیزه های درونی، تولید انسان های ناتوان، غیر خلاق، و کارآمد برای عصر امروز می شود. اینشتن میگوید: این که سیستم های مدرن امروزی آموزشی تاکنون نتوانسته به طور کامل روحیه مقدس جستجوگری را نابود کند، چیزی کمتر از معجزه نیست.

حال به بحث اصلی بر می گردیم که قرار بود اصولی جدید را تدوین کنیم. در این راه تلاش می شود قدم به قدم جلو برویم یعنی به جای نوشتن اصولی جدید و متفاوت ابتدائاً، با طرح یک نگرش متفاوت، نتایجی را که در روش آموزشی می توان گرفت، بررسی کنیم.

شاید یکی از ابتدایی ترین قدم ها این باشد که اساساً خود را از مقام مسئول آموزش کودکان خلع کنیم. همواره با معلمانی روبرو هستیم که فکر می کنند که باید کودکان را آموزش دهند و هر راهی را که موثرتر می دانند باید به کار برند تا کودکان را به مقصد برسانند. بگذارید اصل را براین بگذاریم که کودک خودش مسئول یادگرفتن است و معلم خود را کمک کار او می داند. ممکن است اصل خیلی مهمی به نظر نیاید و تغییر زیادی را در روش موجود ایجاد نمی کند ولی اگر نتایج زیر را که نتیجه این تغییر نگاه هست و در رفتار معلم باید ظاهر شود در نظر بگیریم، شاید موضوع مهمتر جلوه کند:

- معلم هرگز از درس نخواندن بچه عصبانی نمی شود زیرا مسئول خود بچه است.
- کودکی که تکلیف نمی نویسد تحقیر نمی شود زیرا خودش مسئول پاسخ گویی در مورد یادگیری خود است.
- معلم همواره دلسوزی می کند و از خودش و بچه می پرسد " چگونه می توانم کمکت کنم؟ "
- موفقیت بچه ها متناظر با احساس محترم بودن در معلم نیست. بنابراین، عدم موفقیت بچه ها باعث پرخاش به آن ها نمی شود.

می توان نتایج بسیار دیگری را افزود ولی به تدریج وارد اصول دیگر می شود. بنابر این سراغ اصل دیگر می رویم. معلم عنصر اصلی و مورد توجه در نظام کنونی است و نقش بسیار پر رنگی در آموزش دارد. در تغییر نگاه باید گفت که معلم

بسیار مهم است ولی نقش پررنگی را نباید در آموزش داشته باشد. در عوض معلم نقش پررنگی در ایجاد زمینه برای یادگیری دارد. به زبان ساده معلم در این نگاه جدید باید موارد زیر را انجام دهد/ندهد:

- هر چه که بچه ها می توانند خودشان با خواندن منابع یادگیرند، تدریس نکنند.
- موضوعات آموزشی را طرح کند و جزئیات را به بچه ها بسپارد.
- مسئله را ایجاد کند و کنار برود تا بچه ها آن را بیابند.
- رسیدن به نتایج کاملا یکسان را از بچه ها نخواهد.
- با کمک بچه ها مسائل مورد نیاز کودکان را بیابد و برای حل آن ها منابع و مواد لازم را معرفی کند.
- معلم نیازی به داشتن اقتدار و شخصیت کاریزماتیک ندارد و از تبدیل شدن به آن باید پرهیز کند (در عین اینکه باید در موضوع درسی خود تبحر بسیار خوبی داشته باشد)

در واقع اصول مختلف نگاه جدید با یکدیگر یک پارادایم جدید را می سازد که یکپارچگی دارد. با طرح قدم به قدم و اقتضایی به تدریج این پارادایم روشن تر می گردد. از اصول دیگری که می توان مطرح کرد این است: **هر بچه ای با توجه به نیاز و شرایط شخصی خود یاد می گیرد.** مفهوم این اصل این است که معلم نیازی به اعمال برنامه مدون و دقیق تشویق و تنبیه ندارد. هر موضوع یادگیری که مطرح می شود اگر در حوزه نیاز های بچه قرار گیرد، آن را می آموزد. اگر برای دست یافتن به تشویق مقرر به سراغ آن برود، در واقع آن را نمی آموزد بلکه یک یاگیری سطحی برای کسب تشویق رخ می دهد. به سخن ساده در کلاس این اتفاقات باید/نباید رخ دهد:

- معلم سعی میکند موضوع یادگیری را با مسایل واقعی زندگی مرتبط کند.
- بچه ها با مسئله های متفاوتی روبرو میشوند و برخی آن را زیاد و سریع و برخی کم و کند یاد میگیرند.
- معلم برای کسانی که آن را خوب و سریع یاد گرفته اند تشویقی به جز توجه (دیده شدن) و دادن احساس توانمندی در نظر نمی گیرد و هیچ عکس العملی هم در برابر دیگر بچه هایی که ای چنین نبوده اند، ندارد.
- برنامه کلاس این اجازه را به بچه ها میدهد که هر یک در زمان متفاوتی یاد بگیرند. حداکثر زمان ممکن را ایجاد می کند. مثلا لازم نیست بعد از یک ساعت یا یک روز و یک هفته حتما یاد گرفته باشد.

در واقع این اصول اگر به تمامی اجرا شود، مدرسه ها با شکل کنونی فاصله غیر قابل باوری می گیرند. ولی در این جا سعی می شود هر اصل در سطحی مطرح شود که تاحدی قابلیت اجرا در مدارس کنونی را داشته باشد.

شاید آموزنده باشد که با فرض این که این سه اصل را پذیرفته ایم، دوباره پرسشنامه قبلی را علامت بزنید. این سه اصل برای راحتی مراجعه، دوباره در زیر می آید:

1. خود را از مقام مسئول آموزش کودکان خلع کنیم.

2. معلم بسیار مهم است ولی نقش پر رنگی را نباید در آموزش داشته باشد. در عوض معلم نقش پر رنگی در ایجاد زمینه برای یادگیری دارد.

3. هر بچه ای با توجه به نیاز و شرایط شخصی خود یاد می گیرد.

حتی اگر واقعا این اصول را قبول ندارید، فرض کنید درست است و ببینید چقدر از اصول قبلی با این اصول جدید سازگار نیست.

یکی از گزینه های زیاد ، متوسط ، کم یا اصلاً را انتخاب کنید و در مقابل عبارت بنویسید.

1. طرح درس دقیقی می نویسم و مطابق زمان بندی پیش می روم.
2. در جلسه اول درس قوانین را بیان می کنم و شرایط موفقیت در درس را توضیح می دهم.
3. سعی می کنم همه کلاس با هم پیشرفت کنند و فاصله درسی پیدا نکنند.
4. با تعیین نمره برای فعالیت های مختلف آن ها را تشویق به درس خواندن می کنم.
5. به آن ها می آموزم که معلم صلاح آن ها را می خواهد.
6. با حفظ نظم و آرا مش کلاس ، شاگردان را در بهتر گوش دادن به درس کمک می کنم.
7. هر جلسه تکلیف می دهم که درس ها تمرین شود.
8. درس را تا تفهیم کامل تکرار می کنم.
9. برای ایام تعطیل و عید تکالیفی را تعیین می کنم که درس ها فراموش نشود.
10. بچه هایی که همیشه در کلاس آرام هستند تشویق می کنم
11. از دانش آموزان می خواهم به دقت به درس گوش دهند و سپس تکرار کنند.
12. دانش آموزان از روی درس می خوانند و دیگران گوش می دهند.
13. دانش آموزان قوی را پای تخته می برم تا جواب درست را بنویسند و دیگران از آنها یاد بگیرند.
14. تاکید می کنم که در جواب سئوالات مانند کتاب بنویسند و یاد بگیرند و بگویند.
15. نمرات دانش آموزان را به ترتیب و بلند در کلاس می خوانم.
16. به دانش آموزان حرف گوش کن پاداش می دهم.
17. به دانش آموزان می آموزم که معلم هر چه گفت درست است.

منابع و مآخذ

Deci, E. L., & Ryan, R. M. (1985). *Intrinsic motivation and selfdetermination in human behavior*. New York: Plenum.

مجیدی، اردوان ، نظام برتر؛ آینده آموزش و آموزش آینده، 1380 ، نشر ترمه